

مبانی ارزیابی ادله در آیین دادرسی مدنی ایران و فراملی

علیرضا آذربایجانی*

استادیار گروه حقوق خصوصی دانشکده حقوق پردیس قم دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۳/۱۳ - تاریخ تصویب: ۱۳۸۷/۵/۲۰)

چکیده:

تحول نظام‌های حقوقی در جوامع پیشرفته و در بخش قواعد اثبات دعوا با هدف رسیدن به قضاوت واقعی و تحقق عدالت به سمت توسعه‌ی اختیارات قضات برای کشف واقع و نه صرفاً فصل خصومت صورت گرفته و مهم‌ترین ابزار برای وصول به این هدف امکان ارزیابی ادله اثبات دعوا توسط دادرسان می‌باشد. ارزیابی دلیل به معنی قضاوت در مورد ارزش و شایستگی هریک از ادله است که این مفهوم نیز در ارتباط با هر دعوا و به تبع مجموعه‌ی شرایط و اوضاع و احوال حاکم بر پرونده متفاوت خواهد بود. به عبارت دیگر، جایگاه و نتیجه‌ی حاصله از ارزیابی دلیل در موافقی که به صورت مطلق و تئوریک مورد بررسی قرار می‌گیرد نسبت به زمانی که مرتبط با موضوع خاص تجزیه و تحلیل می‌گردد یکسان نبوده و در اکثر موارد طریقت آن برای رسیدن به واقع و کشف حقیقت بر موضوعیتش غلبه می‌یابد. امکان ارزیابی دلیل در رسیدگی به دعوی در مفهوم غالب توسط دادرسان محاکم و در مرحله بعدی توسط اعضای شورای حل اختلاف و داوران نیز قابل بحث بوده و با مقررات آیین دادرسی فراملی که حاصل کار مشترک انستیتوی حقوق آمریکا (ALI) و انستیتوی بین‌المللی هماهنگی و یکسان‌سازی حقوق خصوصی (UNIDROIT) است مقایسه خواهد شد.

واژگان کلیدی:

ارزیابی دلیل - اختیار دادرس - قضاوت واقعی - فصل خصومت - دادرسی فراملی.

مقدمه

قانون‌گذاران همزمان با پیشرفت نظام حقوقی، روش‌های مختلف اثبات قضایی دعوی را که بدو بر مبنای سلايق مختلف و یا بدون رعایت مبانی منطقی تنظیم شده بود، ضابطه‌مند کردند.

هدف سنتی اولیه در تعیین ضوابط مربوطه و خصوصاً در مسائل مدنی، اصولاً خاتمه رسیدگی به دعاوی مطروحه و فصل خصومت بود که این مبنا یکی از پایه‌های مهم نظام اثبات قضایی، در جهت حفظ نظم و انسجام اجتماعی تلقی می‌گردید، کمالینکه آثار نسبی این تفکر همچنان نیز بر حقوق و نظام دادرسی ما حاکم می‌باشد.

با تحول حقوق و توسعه افکار عدالت‌خواهانه، مفهوم اثبات قضایی نیز متحول و به مفهوم فلسفی آن که متضمن صفت قانع‌کنندگی و رسیدگی واقعی بود نزدیک‌تر شد.

در اثر این تحول، قاضی با هدف مطمئن شدن از مسئله‌ای که در ابتدا نسبت به آن شک دارد و با هدف قضاوت واقعی و احقاق حق به دادرسی پرداخته و نهایتاً چنان چه علی‌رغم استفاده از تمام اختیارات تفویضی به وی، هیچ امکانی برای دسترسی به واقع پیدا نکند و به عنوان آخرین راه‌حل، فصل خصومت خواهد کرد.

بنابراین دادرسی که در نظام پیشرفته اثبات قضایی با هدف فصل خصومت به موضوع رسیدگی نکرده و با انگیزه قضاوت واقعی اقدام می‌نماید، هر چند برای حل مشکل ادراک و نتیجه‌گیری نهایی متوسل به همان ادله‌ای می‌شود که در رسیدگی با هدف اولیه (فصل خصومت) صورت می‌گیرد، اما در موقعیت اخیر، اختیار او نسبت به سنجش و ارزیابی از دلیل توسعه یافته و بسیار متفاوت خواهد بود.

وجه اصلی توفیر ایجاد شده که ناشی از توسعه اختیارات دادرسی در کشف واقع می‌باشد، در مفهوم قابلیت و امکان ارزیابی صحیح و کامل از ادله متجلی گشته و بنابراین به جز موارد استثنایی، هریک از ادله، نسبت به هر موضوع و با توجه به مجموعه شرایط و اوضاع و احوال ممکن است جایگاه مفروض و موضوعیت خود را با طریقیّت آن در راستای تحقق اثبات واقعی تغییر دهد.

در این استدلال به این مسئله توجه می‌شود که در مقام مقایسه اثبات قضایی با اثبات علمی و تاریخی در جایی که حقیقتی مبهم در اثبات اخیر مورد جستجو قرار می‌گیرد و با فرض عدم امکان اثبات، به ناگزیر از کنار مسئله علمی و یا تاریخی مبهم که به دنبال کشف حقیقت آن هستیم خواهیم گذشت، اما در اثبات قضایی امکان توقف و گذشتن از کنار موضوع وجود نداشته و دادرسی مکلف است که به هر حال فصل خصومت نماید.

مجموعه یافته‌های گذشته مرتبط با این بحث این است که هدف از وضع مقررات در دادرسیهای مدنی در نزد تعدادی قابل توجه از صاحب‌نظران منابع فقهی و حقوقی بر محور اولیه فصل خصومت و خاتمه دادرسی قرار گرفته و در ارتباط با اثبات قضایی و ادله آن نیز بر پایه اصل موضوعیت ادله استوار گشته است.

هدف این مقاله بر این است که با توجه به مبانی مرتبط با امکان ارزیابی کامل از دلیل و حاکمیت معنویت در فقه و تفوق اخلاق نسبت به رسیدگی صرفاً قضایی و حفظ ظاهر و با توجه به منطوق و مفهوم مواد قانونی ثابت نماید که فصل خصومت در دعاوی مدنی به عنوان آخرین راه حل (و نه هدف از دادرسی) مدنظر قرار داشته و در نظام قضاوتی، با توسعه اختیار قاضی، ضمن حفظ نظم و صیانت جامعه و با راه‌های منطقی و منصفانه باید زمینه صدور حکم واقعی را محقق نماییم.

در همین ارتباط در ماده سوم ق.آ.د.م ایران نیز تصریح شده است: «قضات دادگاه‌ها موظفند موافق قوانین به دعاوی رسیدگی کرده، حکم مقتضی صادر و یا فصل خصومت نمایند». چنانچه به منطوق همین ماده عنایت شود، به وضوح معلوم است که حکم مقتضی که در تعبیر ما حکم واقعی و رسیدگی عادلانه به مفهوم احقاق حق است در مقام تقدم بر رسیدگی ظاهری قرار گرفته و اقتضای فصل خصومت که مؤخر بر آن قرار گرفته است، صرفاً بر فرض عدم امکان رسیدگی واقعی خواهد بود.

بنابراین با توجه به نقش اصلی دادرسان محاکم در این بحث، بدو و براساس غلبه‌ی اقدام، به امکان ارزیابی ادله توسط دادرسان پرداخته و نظر به اینکه در سنوات اخیر و در اجرای ماده ۱۸۹ قانون برنامه پنج‌ساله سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور مصوب ۱۳۷۹/۹/۱۷، شوراهای حل اختلاف نیز عملاً جایگاه قابل توجهی را در نظام دادرسی ایران در رسیدگی به تعدادی از دعاوی به دست آورده‌اند، به صورت مختصر به کیفیت اجرای این نقش توسط اعضای این شورا پرداخته و همچنین با توجه به نقش داوران در رسیدگی‌های قضایی که با توافق طرفین، در شرط داوری به جای قضات اصدار رأی خواهند نمود، به بررسی چگونگی اعمال این اختیار توسط داوران پرداخته و در پایان با توجه به مقررات دادرسی فراملی که با هدف یکسان‌سازی تشریفات دادرسی مدنی در سراسر جهان تصویب و به تأیید اکثر کشورها رسیده و متضمن جدیدترین نکات از دادرسی تحول یافته جهانی و با هدف رسیدن به عدالت واقعی است خواهیم پرداخت.

مبحث اول- مبانی نظری ارزیابی ادله اثبات دعوی

نکته اصلی در این مبحث، تبیین مفهوم ارزیابی (دلیل) و تأثیر و رابطه آن در اثبات قضایی در نظام حقوقی ایران و آیین دادرسی فراملی است.

ارزیابی (evaluation) به معنی و مفهوم قضاوت کردن در مورد ارزش و یا شایستگی پدیده‌های موضوع بررسی می‌باشد. در این تعریف مفهوم ارزش نیز در جزئیات آن مترادف با اهمیت است.

ارزش و اهمیت نیز ممکن است به طور مطلق سنجیده شود و یا این که در ارتباط با موضوع و مسئله‌ای خاص مطرح گردد.

بدیهی است، جایگاه ارزیابی نسبت به موضوع درحالی که قضاوت نسبت به اهمیت و ارزش یک مسئله به صورت مطلق صورت می‌گیرد و یا وقتی که نسبت به اهمیت آن، مرتبط با یک موضوع خاص مدنظر قرار گیرد، متفاوت خواهد بود.

به عنوان، مثال اگر نظریه ارائه شده توسط یک کارشناس رسمی، موضوع ارزیابی قضایی قرارگیرد، در فرضی که یک نفر حقوقدان به صورت مطلق جایگاه و نقش نظریه کارشناسی را در دادرسی و نظام ادله اثبات دعوی بررسی می‌کند، به این نتیجه خواهد رسید که دادرسی دادگاه هیچ‌گونه تکلیفی نیست به رد و یا پذیرش این نظریه نداشته و به عبارت دیگر ارزیابی کلی قضایی برای دادرسی از این اظهارنظر فنی، بین صفر تا صد متغیر می‌باشد.

اما اگر همین نظریه کارشناسی، در دعوی خواهان (الف) به طرفیت خوانده (ب) و در یک دعوی مشخص مدنظر قرار گیرد، به گونه‌ای که کارشناس منتخب اولاً: با توجه به جمیع شرایط انتخاب کارشناس تعیین شده باشد و ثانیاً: نظریه کارشناسی نیز با مجموع شرایط و احوال پرونده منطبق باشد، هرچند در ظاهر امر قاضی رسیدگی‌کننده هیچ تکلیفی به پذیرش و تبعیت از نظریه صادره ندارد، اما ارزیابی وی نسبت به ارزش و اهمیت نظریه کارشناسی صادره در پرونده مذکور بسیار متفاوت از قضاوت کلی او نسبت به نظریه کارشناسی به عنوان یک وسیله کلی اثباتی می‌باشد.

به عبارت دیگر، چنان چه قاضی بدون ارائه دلایل توجیهی نسبت به رد استدلالی نظریه صادره توسط کارشناس اقدام نکند هرچند در ظاهر امر رأی صادره صحیح می‌باشد، اما هیچ امیدی به تأیید و پذیرش آن در مراجع رسیدگی‌کننده بعدی و در مرحله تجدیدنظر نخواهد بود.

بنابراین، هرچند اختیار رد یا پذیرش نظریه کارشناسی به صورت مطلق در اختیار دادرسی است، اما غیرمستقیم امکان عدم پذیرش نظریه منطبق با شرایط و احوال مسلم پرونده از وی سلب شده و نتیجتاً مشخص می‌گردد که نتیجه ارزیابی نسبت به ارزش دلیل و یا وسیله

اثبات قضایی در مفهوم کلی با وقتی که نسبت به ارزش آن در ارتباط با موضوع مشخص بررسی می‌گردد یکسان نخواهد بود.

در تعریفی دیگر ارزیابی کلی به مفهوم بررسی شایستگی پدیده‌هاست، با این وصف که در فرآیند قضاوت ابتدا داده‌های لازم در مورد پدیده و موضوع بحث گردآوری شده و سپس وضعیت موجود با وضعیت مطلوب مقایسه می‌گردد.

اما اگر مفهوم عام گفته شده به شرح فوق را در مفهوم خاص و قضایی در نظر بگیریم، مقام ارزیابی‌کننده یعنی قاضی رسیدگی‌کننده به دعوی بین خواهان و خوانده با بررسی مجموعه مستندات و ادله اثباتی قضاوت می‌نماید که تا چه اندازه اولاً: هریک از این مستندات با وضعیت مطلوب و واقعی هر دلیل مطابقت دارد و ثانیاً تا چه اندازه در ارتباط با اثبات ادعای مطروحه مؤثر می‌باشد.

همان‌گونه که مقوله ارزیابی در سایر زمینه‌ها و با توجه به تحولات علمی ایجاد شده دگرگون شده است و در واقع با پیشرفت استفاده از علوم جدید روش‌های ارزیابی نیز تغییر یافته است باید دید که آیا پیشرفت علم و تکنولوژی در روش و ماهیت ارزیابی دلیل در نظام حقوقی نیز تأثیر داشته است یا خیر؟

هم چنین آیا تفسیر و برداشتی که دادرس در نیم قرن قبل نسبت به دلیلی مثل سند داشته است با ارزیابی وی در شرایط فعلی و با توجه به روش‌های مختلف و پیچیده شبیه‌سازی و جعل و حاکمیت الکترونیک بر اسناد رایانه‌ای و غیره یکسان است یا خیر؟
قبل از تبیین پاسخ نسبت به این سؤال و با توجه به اینکه مفهوم ارزیابی در بسیاری از موارد با مفهوم اندازه‌گیری (measurement) مترادف تلقی می‌گردد، ضروری است که به این تفاوت توجه داشته باشیم.

(اندازه‌گیری شیوه‌ای است برای انتساب اعداد به افراد و یا واحدها و یا خصیصه‌های افراد براساس قاعده معین، به طوری که رابطه مشخص میان میزان واقعی خصیصه افراد برقرار گردد. به عبارت دیگر در اندازه‌گیری سعی بر آن است که یک ویژگی یا خصیصه به صورت کلی توصیف گردد با توجه به این که ارزیابی به قضاوت در مورد پدیده‌ها می‌پردازد و اندازه‌گیری نیز تعیین‌کننده میزان واقعی است، بنابراین ارزشیابی (ارزیابی) و اندازه‌گیری به صورت فرمول زیر درآمده است. اندازه‌گیری + قضاوت = ارزشیابی)، (بازرگان، ۱۳۸۳، ص ۲۲).

در مقام پاسخ به این سؤال که جایگاه خاص این تعاریف در مقوله ادله اثبات دعوی چگونه تحلیل می‌شود، خواهیم گفت: تحول نظام ارزیابی در تمام زمینه‌ها شامل مبانی اثباتی دعوی و به عبارت دیگر ارزیابی ادله نیز می‌باشد که در این تعریف با حفظ تمامی اصول حاکم بر ادله و وسایل اثبات دعوی و با بررسی بازده واقعی هر دلیل و ارتباط آن با دعوی مطروحه

و با تحلیل داده‌ها مبادرت به قضاوتی هدفمند، در جهت اجرای عدالت واقعی صورت خواهد گرفت.

بند اول - ارزیابی دلیل توسط دادرس

دادرس ارزش اثباتی ادله و امارات قانونی و قضایی را در حدی که وجدانش را قانع سازد مورد ارزیابی قرار می‌دهد و در این جایگاه است که ممکن است یک دلیل به ظاهر قوی مورد پذیرش قاضی قرار نگرفته ولی دلیل دیگری که در حالت اولیه از ارزش اثباتی کمتر بهره‌مند است منجر به اقناع وجدان وی قرار گیرد.

«مقصود از ارزیابی دلیل، واکنش روانی است که دادرس اعلام می‌کند، آن چه مدعی ارائه کرده است او را نسبت به روایداً مورد استناد قانع ساخته است یا نه؟ اختیار دادرس در ارزیابی دلیل طبیعی و لازمه صلاحیت او در تمیز حق است.

بنابراین، اگر قانون‌گذار به منظور حفظ نظم و یا حمایت از مدعی او را موظف سازد که قطع نظر از قناعت وجدانی خویش دلیل را قاطع دعوی و یا مثبت آن بداند باید آن را خلاف اصل و استثناء شمرد» (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ص ۵۴).

بر این اساس وقتی دادرس به صحت شهادت و یا حتی اقرار که در رأس ادله قرار دارد، اعتقاد پیدا نمی‌کند و برعکس ظن به عدم صحتش پیدا می‌کند آن را بی‌اعتبار تلقی کرده و به آن ترتیب اثر نمی‌دهد.

اقناع وجدان منتج از ارزیابی ادله، یک نتیجه‌گیری پیچیده است که مجموعه شرایط و اوضاع و احوال پرونده برای قاضی ایجاد نموده و به دلیل همین اقتضا نیز ممکن است که قاضی از توضیح و تشریح کامل آن در متن رأی ناتوان باشد، اما به صورت نسبی مکلف است مبانی معقول ارزیابی خود را در متن رأی بیاورد.

در همین ارتباط ملاک حکم ماده ۳۵۳ قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه قابل استناد می‌باشد.

در این ماده آمده است: (قانون توضیحی از دادرسان در باب جهتی که به مدد آن به یقین رسیده‌اند طلب نمی‌کند و هیچ قاعده‌ای که تعیین‌کننده قطعیت یک دلیل باشد را تجویز نمی‌نماید....)

در ارتباط با کیفیت استدلال نسبت به مبانی رأی که صادر شده است و ایجاد تکلیف بیشتر برای قاضی همچنین در موارد ۴۵۵ و ۴۵۸ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه تصریح شده که: (استدلال رأی باید کافی باشد، در این شرایط نمی‌توان استدلالی را پذیرفت که به این

اکتفا نموده که: از مدارک پرونده نتیجه می‌گیرد، درخواست به نظر موجه می‌رسد (شمس، ۱۳۸۴، ص ۲۱).

با اتخاذ ملاک از مقررات آیین دادرسی فرانسه و با توجه به وجه تشابه این قوانین با نظام دادرسی ایران و نظر به وجه توفیر دادرسی‌های کیفری و مدنی و محدودیت نسبی اختیارات دادرس رسیدگی‌کننده به دعاوی مدنی نسبت به مسائل کیفری تأکید می‌گردد که، توجه خاص به اقناع وجدان قاضی که به منظور تحقق بهتر عدالت و رسیدن به حقیقت مادی که در همه دعاوی مدنظر ما می‌باشد هرگز به منزله خودمحموری قضایی نیست. بلکه به این مفهوم است که قاضی کلیه ادله مرتبط باموضوع را بررسی کرده و علاوه بر آنچه که اصحاب دعوی ارائه کرده‌اند و به تشخیص خود، هرگونه تحقیق دیگری را که لازم باشد انجام داده و با بررسی مجموعه آنها و با اقناع وجدانی مناسب رأی صادر کند.

یکی از تفاوت‌های بین نتیجه‌گیری‌های هیأت منصفه با دادرسان (صرف‌نظر از اینکه هیأت منصفه اصولاً در دعاوی کیفری شأن اقدام و رسیدگی دارد) این است که چه در عرف و رویه فعلی حقوق ایران و چه در سایر کشورها، اعضای هیأت منصفه مکلف نیستند مبانی اولیه‌ای که آنها را به نتیجه رسانده است اعلام کرده، کما اینکه اصولاً اعضای هیأت منصفه متعدد بوده و هریک ممکن است با توجه به مبانی مختلف به نتیجه نهایی رسیده باشند.

بنابراین، عدم ضرورت مطلق درج و بیان مبانی مختلف مبتنی بر اعلام رأی توسط اعضای هیأت منصفه، می‌تواند به منزله نقطه ضعفی برای اعلام نظر هیأت منصفه تلقی گردد، هر چند که نتیجه به دست آمده توسط اعضاء یکسان باشد. به هر حال در مقام مقایسه، برای اعضای هیأت منصفه صرف اعلام نتیجه نهایی کافی بوده و ضرورتی نسبت به ذکر مبانی اولیه که منجر به ارزیابی نهایی شده است نمی‌باشد.

اما برعکس دادرس مکلف است تا حد امکان مبانی اقناع وجدان خود را از ذهن پیچیده خود به شکلی که برای دیگران قابل درک باشد ذکر نماید.

به عنوان نمونه‌ای دیگر از این اختیار، قانون اصول محاکمات مدنی جدید جمهوری افغانستان که اقتباسی از حقوق پیشرفته غربی است، در بند چهارم از ماده پنجم و ماده ۱۲۲، در بیان وظیفه قاضی، حق ارزیابی اسناد و قراین که منطوق آن شامل ارزیابی امارات قطعی نیز می‌باشد را پیش بینی نموده است که از این جهت به مراتب صریح‌تر از آیین دادرسی مدنی ایران است.

بنابراین، نظریه هدف‌گایی که برای دادرس تعیین می‌گردد، رسیدن به عدالتی است که اقتضای این عنوان را دارد.

قواعد ناظر بر تحقق عدالت قضایی باید تسهیل و تضمین‌کننده این هدف بوده و لذا مجموعه مقررات داری مدنی را باید براساس همین اصل تفسیر و اعمال نمود به گونه‌ای که افتخار مسئولین قضایی صرفاً اجرای اصول و مواد آیین دادرسی و فصل خصومت نبوده و بلکه مطلوب واقعی تصمیمات منطقی و منصفانه و در جهت رسیدن حق به حقدار باشد.

(در مقام اثبات دعاوی، برای دلیل می‌توانیم عناصر مادی و معنوی مختلف قائل شویم با این وصف که عنصر مادی آن را مربوط به عناصر و وقایع ثابتة دعوی که در نزد قاضی اثبات می‌شوند بدانیم، به گونه‌ای که تحقق آنها دلالت نماید بر اثبات واقعه‌ای که موضوع دادرسی قرار دارد.

عنصر معنوی را نیز استنباط قاضی می‌دانیم که براساس ذکاوت و تجربه و دانش خویش و ارزیابی کلی از قراین و از عنصر مادی دلیل انجام می‌دهد. این امر نسبت به ادله مختلف متغیر و بیشترین تأثیر و قدرت آن در امارات قضایی اعمال می‌گردد) (مرقس، ۱۹۹۸، ص ۸۷).

در این تعریف آزادی عمل قاضی به گونه‌ای است که می‌تواند عناصر مادی را به عنوان قرینه و اماره قضایی مؤید تشخیص داده و از لحاظ معنوی نیز هریک از این قرینه‌ها را ثابت‌کننده دعوی خواهان بدانند به گونه‌ای که به اقتناع وجدان برسد.

با همین ملاک، مجموع شرایط حاکم بر ادله ضمن توجه به شرایط تکلیفی قانونی به گونه‌ای خواهد بود که قاضی بتواند به شیوه مراجعات و اکتساب ادله از طریق قانونی و غیرقانونی، شرایط اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، تعداد وکلای منتخب و بسیاری از قرینه‌های فرعی که ممکن است بر پایه ادله مصرح قانونی نبوده و در فرآیند کلی ارزیابی ایفای نقش می‌نمایند توجه نماید به شیوه‌ای که برای هر انسان فهیم و عاقل، کنار هم قرارگرفتن آنها در کنار ادله و با توجه به اصول حقوقی، نتیجه‌ی تقریباً واحدی را ایجاد کند.

در این راستا بهره‌گیری از علوم و فناوری‌های مختلف نیز گستره این امکان را سهل‌تر کرده و تغییری قابل توجه را در نظام سنتی اثبات قضایی ایجاد کرده‌اند. بنابر مبانی گفته شده با پذیرش احتمال خطای قابل قبول در دادرسی، قاضی مدنی نیز علی‌رغم احصای ادله با ارزیابی کلی از آنها، چنانچه امکان رسیدن به حقیقت مادی را نداشته باشد، تا حد امکان حقیقت قضایی را به حقیقت مادی و واقعی نزدیک‌تر خواهد کرد.^۱

مقوله ارزیابی از دلیل را به طور اجمال در نظام حقوقی افغانستان و فرانسه بررسی کردیم و در جهت مقایسه مختصر با حقوق کامن‌لا که امروزه به عنوان مجموعه وسیعی از حقوق

۱. یکی از مبانی مورد بررسی توسط هیأت نظارت و ارزیابی دادستانی انتظامی قضات و بر اساس بند «ب» ماده هفتم آیین‌نامه نظارت و ارزیابی مصوب ۸۲/۴/۲۱ که در اجرای ماده ۲۷ قانون اصلاح پارهای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶ تنظیم شده است، بررسی قدرت استنباط و شم قضایی دادرسان در استفاده از ادله اثبات دعوی می‌باشد.

نوشته و نانوشته در دست می‌باشد اضافه می‌نمائیم: «این مسئله، (آزادی عمل قاضی و پیچیدگی آن) خصوصاً در کشورهای تابع حقوق کامن‌لا که دارای قواعد الزام‌آور در تبعیت از حقوق بشری می‌باشند و یا کشورهایی که به قانون‌گذاری بر پایه توجه به حقوق اساسی جهانی اهمیت می‌دهند نمایان می‌گردد» (Kirby, 2004, p. 67).

در همین ارتباط در تفسیر و توضیح مقررات دادرسی مدنی انگلیس نیز آمده است: «نقشی که دادگاه به عنوان ارزیابی‌کننده نهایی از دلیل دارد مانع از آن نیست که در جریان دادرسی کلیه ادله و حتی مفاد شهادت را کنترل نماید» (civil procedure, 1989 p. 225). در نظام قضایی ایران نیز بر اساس توجه بیشتر به عقلانیت و در راستای این تحولات و گسترش آسایش و عدالت قضایی و به منظور ارائه مستندات مرتبط با این حق در دعاوی مدنی مواد زیر قابل استناد است:

۱- ماده ۱۳۳۵ ق.م. اشعار می‌دارد: توسل به قسم وقتی ممکن است که دعوی مدنی نزد حاکم به موجب اقرار یا شهادت یا علم قاضی بر مبنای اسناد و امارات ثابت نشده باشد... علم قاضی در این مفهوم خاص مستنبط از قراین متعادل و عرفی و به نوعی ارزیابی کلی از ادله و وسائل و مبانی متعارف و معقول می‌باشد؛

۲- ماده ۱۰۵ قانون مجازات اسلامی حاکی از این است که قاضی می‌تواند در حق‌الله و حق‌الناس به علم خود عمل کند و حدّ الهی را جاری نموده و لازم است مستند علم را ذکر کند.

ماده مزبور هرچند در بین مجموعه مواد قانون مجازات اسلامی درج شده است، و لکن با استفاده از اطلاق آن و تسری شمول حقوق‌الناس به دعاوی کیفری و مدنی و امکان ارزیابی از ادله به عنوان مبنای حصول علم برای قاضی در دعاوی مدنی نیز قابل استناد می‌باشد؛

۳- مفهوم ماده ۱۲۷۷ ق.م. به این شرح که قاضی مجاز باشد مبانی مرتبط با فساد اقرار، مثل اشتباه یا غلط بودن اقرار و یا اینکه اعلام عذری مانند تقابل اقرار با گرفتن وجهی که وصول نشده است را مورد بررسی و ارزیابی قرار دهد؛

۴- ماده ۲۴۱ ق.آ.د.م. به این شرح که: تشخیص ارزش و تأثیر گواهی با دادگاه است؛

۵- ماده ۲۶۵ ق.آ.د.م. به این شرح که: در صورتی که نظر کارشناس با اوضاع و احوال محقق و معلوم مورد کارشناسی مطابقت نداشته باشد دادگاه به آن ترتیب اثر نخواهد داد؛

۶- ماده ۲۵۵ ق.آ.د.م.، اطلاعات حاصل از تحقیق و معاینه محلی از امارات قضایی محسوب می‌گردد که ممکن است موجب علم یا اطمینان قاضی دادگاه و یا مؤثر در آن باشد.

با توجه به ماده ۱۳۲۴ ق.م. که امارات قضایی را قرینه‌هایی می‌داند که به نظر قاضی واگذار شده‌اند و با توجه به این که مفهوم اماره قضایی، اوضاع و احوال مرتبط با موضوع و به نظر

قاضی می‌باشند، بنابراین ارزیابی تحقیقات و معاینه محلی، مشابه امارات قضایی در اختیار دادرس می‌باشد؛

۷- تبصره ماده ۷۰ قانون ثبت به این شرح: هر گاه کسی که موجب سند رسمی اقرار به اخذ وجه یا مالی کرده یا تأدیه وجه یا تسلیم مالی را تعهد نموده مدعی شود که اقرار یا تعهد او در مقابل سند رسمی یا عادی یا حواله یا برات یا چک یا فته طلبی بوده است که طرف معامله به او داده و آن تعهد انجام نشده است و یا حواله یا برات یا چک یا فته طلب پرداخت گردیده است این دعوی قابل رسیدگی خواهد بود؛

۸- ماده ۸ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶؛ در رسیدگی به تمامی دعاوی حقوقی، ارزش و موعد اقامه دلائل برای اثبات دعوی همان است که در قانون آیین دادرسی مدنی پیش‌بینی شده، ولی دادگاه می‌تواند هرگونه تحقیق و یا اقدامی را برای کشف واقع به عمل آورد. در مواردی که بر دادگاه معلوم باشد استناد یا تقاضای یکی از طرفین مؤثر در اثبات ادعا نیست دادگاه می‌تواند با استدلال از ترتیب اثر دادن آن خودداری کند؛

۹- ماده ۲۸ لایحه قانونی تشکیل دادگاه‌های عمومی ۱۳۵۸؛ در تمامی امور حقوقی دادگاه علاوه بر رسیدگی به دلائل مورد استناد طرفین دعوی هرگونه تحقیق و یا اقدامی که برای کشف حقیقت لازم باشد انجام خواهد داد.

۱۰- ماده ۱۹۹ ق.آ.د.م به این شرح که: در تمامی امور حقوقی دادگاه علاوه بر رسیدگی به دلایل مورد استناد طرفین دعوی هرگونه تحقیق و یا اقدامی که برای کشف حقیقت لازم باشد انجام خواهد داد.

نظر به اینکه در تفکر سنتی حاکم بر اثبات قضایی، موضوعیت ادله اثباتی به عنوان وجه غالب در رسیدگی‌های قضایی مدنظر قرار می‌گیرد و در رابطه با مبانی استنادی و مفهوم استنباطی از مواد مقدم‌الذکر رابطه ادله قضاء و امکان ارزیابی از ادله در منابع فقهی نیز در خور توجه می‌باشد، به شرح زیر به امکان استفاده از مبانی فقهی مرتبط با ادله امر به معروف و حکم به عدل می‌پردازیم.

الف- اطلاق ادله امر به معروف

در فرضی که قضاوت نیز به عنوان شاخه‌ای از امر به معروف تلقی گردد و به استناد آیه ۷۱ از سوره توبه و براساس اطلاق مستنبط از آن، تکلیف مردم به انجام معروف شامل قضاوت قاضی نیز می‌باشد.

چنان چه قضاوت مصداق امر به معروف باشد کمابینه آمده است: «لأن القضاء من باب الامر بالمعروف» (محقق حلی، ۱۴۰۲ ه.ق، ص ۶۹)، از جهت دادرسی و کیفیت صدور حکم، اگر

دادرس با توجه به وضعیت ظاهری پرونده و رسیدگی قانونی حکم قضیه را صادر کند، ظاهر در این است که امر به معروف معروف تحقق یافته و به عبارت دیگر اطلاق آن اعم از رسیدگی قانونی یا واقعی است.

چنان چه از این دلیل در متون فقهی استفاده کنیم به جز بهره‌مندی از اطلاق آن که نتیجتاً و به طور توأمان فصل خصومت و قضاوت واقعی را شامل می‌گردد، نتیجه‌ای دیگر حاصل نخواهد شد. به نظر ما دراصل این استنباط تردیدی نیست و آن چه که در این استناد مغفول مانده است استناد به این اطلاق در جهت هدف از دادرسی است.

به عبارت دیگر در اطلاق قضاوت به عنوان مصداق امر به معروف هرچند قضاوت واقعی و فصل خصومت در منابع فقهی انجام معروف می‌باشد، اما سؤال این است که موضوعیت اولیه فصل خصومت در دادرسیهای مدنی از کجا استنباط شده است؟

بنابراین، علی‌رغم تأیید اطلاق دلیل فقهی مقدم، تأکید می‌نمائیم که اطلاق قضاوت به عنوان مصداق امر به معروف در قضاوت واقعی و فصل خصومت باید به همراه ادله دیگر مورد استناد قرار گیرد و در نتیجه با توجه به مبانی لزوم حکم به حق و عدل، می‌توانیم برعکس تقدم دادرسی و قضاوت واقعی را نسبت به فصل خصومت، از منابع فقهی نیز استفاده کرده و برای اجرای این هدف، اسباب وصول به آن که همانا امکان ارزیابی درست و کامل از ادله است را ایجاد نموده و نهایتاً به عنوان آخرین اقدام (و نه هدف از دادرسی) چنان چه هیچ امکانی برای تشخیص حق به صورت قطعی نباشد فصل خصومت نمائیم.

ب- اطلاق ادله حکم به حق و عدل

«مستفاد از کتاب و سنت، صحت حکم به حق و عدل و قسط است. از مبانی آیات و روایات مرتبط با عناوین مذکور استفاده می‌گردد که صدور حکم به حق و عدل برای کلیه مکلفین واجب بوده و با استناد به اطلاق آن، قاضی، بر فرض صدور حکم به حق نسبت به اجرای آیه شریفه عمل نموده است» (سبحانی، ۱۴۲۲ ه.ق، ص ۸۵).

در این تعبیر مصداق اطلاق استنادی آیات مختلف قرآن (آیه‌های ۱۳۵ و ۸۵ از سوره نساء و ۴۷ و ۸۰ از مائده)، شخص قاضی است و در این راستا برآنیم که با بررسی آیات مذکور، امکان استناد و استفاده از اطلاق آنها را از جهت نوع حکم نیز مورد توجه قرار دهیم.

یعنی مشخص کنیم که آیا اطلاق آیات تکلیفی برای صدور حکم به عدل و حق، اعم از حکم واقعی و حکمی است که فصل خصومت می‌نماید یا خیر و به عبارت دیگر مفهوم واقعی (یحکم بما انزل الله) چیست؟

در تفسیر یکی از این آیات آورده‌اند:

«اگر قاضی علم به حقیقت پیدا کند و لکن براساس علم حاصله رأی ندهد، هرچند در صورت عدم حصول علم و صدور حکم معذور است اما با توجه به جایگاه مهم الزام به صدور حکم براساس علم و عدل، اگر قصوری در مراجعه به مقدمات صدور حکم داشته باشد محل ایراد است....» (طباطبایی، ۱۴۰۰ ه.ق، ص ۳۴۷).

از مفهوم عبارات مزبور استنباط می‌گردد که استفاده از اطلاق حکم به عدل و قسط در ارتباط با احکامی که صرفاً فصل خصومت نموده و دور از قضاوت واقعی هستند صحیح نبوده و چون یکی از اغراض مندرج در آیات قرآن مجید احقاق حق واقعی به عنوان یکی از روش‌های رسیدن به قسط و عدل است، بنابراین استفاده از این نوع اطلاق در خصوص انواع حکم صحیح نخواهد بود.

«به مقتضای علت تشریح قضاوت، بر حاکم است که استماع کند و آن گاه قسط و عدل را که غایت ارسال پیغمبران علیهم‌السلام است اقامه نماید. وظیفه قاضی رفع ظلم از مدعی، با الزام محکوم‌علیه به ادای حق است و با جهالت دعوی، چنین الزام و حکمی مقدور نیست.... مشروعیّت قضاوت برای حکم به حق است و فصل خصومت در موردی که مدعی به از بعضی جهات مجهول و از بعضی جهات دیگر معلوم است ممکن است» (محمدی گیلانی، ۱۳۶۲، ص ۱۰۵).

از این عبارات استنباط می‌شود که مفهوم حکم به عدل چیزی جز قضاوت واقعی نیست و اگر امکان وقوف به واقع را نیابد و بالاجبار فصل خصومت نماید، به دلیل تجویز قانونی در اختتام دعوی، صرفاً موضوع مطروحه را خاتمه داده کمالینکه در ماده سوم قانون آیین دادرسی مدنی^۱ نیز به وضوح این دو مفهوم از یکدیگر جدا شده و لکن تأکید بر این است که تأخیر بیان فصل خصومت نسبت به حکم مقتضی در مفهوم حکم عادلانه نیز ناشی از توجه قانون‌گذار به هدف اولیه احقاق حق واقعی در اثبات قضایی است.

«براساس تبادر از کلمه حق و عدل، در حقوق اسلامی، هدف شرعی، دستیابی به حقیقت واقعی است و با توجه به این هدف تفکیکی بین حقیقت واقعی و قضایی وجود ندارد» (خورسندیان، ۱۳۸۰، ص ۳۷).

بند دوم- ارزیابی دلیل توسط اعضای شوراهای حل اختلاف

این شوراها در راستای مفاد ماده ۱۸۹ قانون برنامه پنج ساله سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۷۹ تشکیل گردیده‌اند.

۱. ماده ۳ ق.آ.د.م: قضاوت دادگاه‌ها موظفند موافق قوانین به دعاوی رسیدگی کرده حکم مقتضی صادر و یا فصل خصومت نمایند.

صرف نظر از اینکه در ماهیت جایگاه این نهاد به عنوان مرجع قضایی و یا غیرقضایی می توان اختلاف کرد، به هر حال به عنوان نهادی خاص و متمایز از دادگاه های دادگستری، در خصوص کیفیت و امکان بررسی و ارزیابی دلیل توسط اعضای آن می توان بحث و استدلال کرد.

علاوه بر صلاحیت، مقوله تطبیق آثار و احکام مترتب بر هر یک از این مراجع قضایی نسبت به آرای صادره از دادگاه ها، پیوسته یکی از موضوعات مهم و بحث برانگیز بوده است که نمونه بارز آنها قابلیت بهره مندی آرای این مراجع از عموماً قاعده اعتبار امر مختومه و یا عدم آن و امکان اعتراض ثالث نسبت به این آراء و غیره است که در فرض پذیرش هریک از این دو نظر، آثار مهمی را به تبع پذیرش و یا عدم پذیرش این قاعده نسبت به آرای صادره از طرف این مراجع ایجاد نموده، اما مسئله ای مهم که در این ارتباط در گذشته به آن پرداخته نشده است، عنوان: امکان و کیفیت ارزیابی دلیل در این مرجع است که به طور خلاصه مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

شوراهای حل اختلاف هیئت هایی هستند که بدو نسبت به مصالحه بین افراد اقدام کرده و پس از مرحله مصالحه و در صورت عدم تحقق آن، اختیار صدور رأی را دارند.

«در این تعریف شاید بتوانیم مفهوم اولیه و اصطلاحی شوراهای حل اختلاف را به معنای (اصلاح ذات البین) عنوان کنیم که در این صورت: مصالحه و سازش و توافق، مفهومی را افاده می کند که طرفین در طی آن برای حل و فصل اختلافات و تضمین منافع دوطرفه چانه زنی ها، دیدگاه ها و خواسته های خود را تا حدودی تعدیل می نمایند تا سازش صورت گیرد» (عباسی، ۱۳۸۲، ص ۴۲).

با توجه به مقررات مختلف که مبنا و سابقه این قانون بودند از جمله قانون شورای داورى مصوب ۱۳۶۶ و قانون تشکیلات و وظایف و انتخاب شوراهای اسلامی کشور و انتخاب شهرداران که به موجب بند «ح» ماده ۶۸ آن یکی از وظایف اصلی شوراهای اسلامی تلاش برای رفع اختلاف افراد و محلات و حکمیت بین آنها بوده است، می توان استدلال کرد:

احقاق حق واقعی یکی از مبانی اصلی و اولیه در دادرسی های انجام شده توسط شوراهای حل اختلاف خواهد بود و بنابراین امکان و میزان ارزیابی ادله توسط اعضای شورای حل اختلاف در جهت احقاق حق واقعی به مراتب از قضات قوی تر خواهد بود. در تقویت این استدلال که هدف مهم داورى و رسیدگی توسط شوراها احقاق حق می باشد توجه به یکی از مبانی منظور شده جهت تصویب مقررات مرتبط با شوراها حائز اهمیت است.

در مبانی ذکر شده برای شوراها آمده است:

(در قضاوت‌های حکمی ممکن است کدورت‌های طرفین دعوی نسبت به یکدیگر، اختلافاتشان و حس انتقام‌جویی شان تشدید شود و پس از حکم، بیشتر از حالت قبل از حکم شود باید از داوری و صلح سازش برای حل و فصل استفاده شده و...) (ماوی، ۱۳۸۲، ص ۱).
با این توضیح مختصر به اصالت احقاق حق نسبت به فصل خصومت به عنوان یکی از مهم‌ترین مبانی تشکیل شوراها و تأکید بر فعالیت آنها در این مراجع شبه قضائی پی می‌بریم.

بند سوم- ارزیابی دلیل توسط داور

در مجموعه مقررات دادرسی ایران انواع خاص داوری در بعضی از قوانین و مقررات پیش‌بینی شده است. از جمله ماده ۱۰ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶ و یا ماده ۲۰ قانون برنامه پنج ساله توسعه اقتصادی مصوب ۱۳۷۹.
صرف‌نظر از قیده‌های خاص مرتبط با داوری بین اتباع ایرانی و خارجی و یا داوری نسبت به اموال عمومی و دولتی که در مقررات آیین دادرسی مدنی شرایط خاصی را برای آنها پیش‌بینی کرده است، در داوری داخلی نیز به استناد ماده ۴۶۶ قانون آیین دادرسی مدنی به جز اشخاصی که فاقد اهلیت قانونی باشند و یا اشخاصی که به موجب حکم قطعی دادگاه و یا در اثر آن از داوری محروم شده‌اند را با تراضی طرفین دعوی می‌توان به عنوان داور انتخاب کرد.

ماده ۴۷۷ در خصوص کیفیت رسیدگی داور اعلام می‌نماید که داوران در رسیدگی و رأی تابع مقررات قانون آیین دادرسی نیستند، ولی باید مقررات مربوط به داوری را رعایت کنند. منظور از مقررات داوری مندرجات مواد ۴۵۴ لغایت ۵۰۱ قانون آیین دادرسی مدنی است.
در رسیدگی به دعوی توسط داوران به این دلیل که در قانون به صورت مطلق آمده است: رسیدگی تابع مقررات دادرسی نیست، می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که اختیار داور به دلیل عدم تکلیف نسبت به تبعیت از مقررات دادرسی به نحو مطلق و در مقایسه با عبارت دیگر مندرج در ماده ۱۷۷ همین قانون بسیار وسیع‌تر بوده و با توجه به موارد استثنایی بطلان رأی داور، نتیجه خواهیم گرفت که بهترین مصداق امکان ارزیابی دلیل در دادرسی واقعی را می‌توانیم در دادرسی توسط داور تصور کنیم.

از جهت نوع دلیل، زمان و مکان ارائه دلیل، پذیرش و تفسیر و ارزیابی دلیل توسط داور اختیار تفویض شده بسیار وسیع بوده و بهترین نوع دادرسی از جهت تحقق عدالت واقعی در آن متجلی خواهد بود.

بر اساس همین نظریه حکم مندرج در بند ۲ ماده ۱۹ قانون داورى تجارى بين المللى مصوب ۱۳۷۶ نیز قابل توجه است که اشعار می‌دارد: تشخیص ارتباط، موضوعیت و ارزش هر گونه دلیل بر عهده داور است.

با توجه به منشاء اقتدار رأی داور که ناشی از حقوق طرفین دعوی است و همان‌گونه که قاضی اقتدار خود را از حکومت می‌گیرد، داور نیز این اقتدار را از کسانی می‌گیرد که به او مراجعه کرده‌اند. با این فرض آیا این اختیار تا به آنجا نیز می‌تواند ادامه یابد که نظام دادرسی مبتنی بر ادله اثبات دعوی از نوع نظام قانونی آزاد و یا قانونی نیز موضوع توافق طرفین قرار گرفته و نتیجتاً براساس این تعیین نظام، اختیار داور توسعه یافته و یا محدود گردد.

(این آزادی اراده طرفین گاه می‌تواند تا آنجا پیش رود که حتی داور را از مراجعه به مقررات و قوانین داخلی کشورها برای حل و فصل اختلاف ارجاعی بی‌نیاز کند و به اصطلاح او را مأمور صدور رأی بر اساس انصاف نماید اما در هر حال نمی‌تواند تصمیم خود را بر اساس چیزی جز قانون، رویه قضایی، عرف (در حدود قانون) و خلاصه آنچه نظام حقوقی یک کشور را تشکیل می‌دهد، استوار سازند) (اسکینی، ۱۳۷۱، ص ۹۸).

علاوه بر موارد مذکور درخصوص حق آزادی طرفین برای تعیین نظام و روش دادرسی و براساس شرط تراضی و آزادی‌خواهی روابط تجاری می‌توان گفت:

همان‌گونه که طرفین دعوی در انتخاب مرجع رسیدگی به اختلاف خود آزادی عمل دارند برای انتخاب روش و نظام دادرسی و اثبات قضایی نیز می‌توانند آزادی عمل خود را اعمال و بنابراین اختیار داور در ارزیابی مطلق از ادله را نیز جزء شروط توافق داورى قرار دهند.

ضمانت اجرای پذیرش و یا عدم پذیرش هریک از این دونظر نیز در قابلیت اجرای رأی داور ظاهر می‌شود، زیرا نقش بعدی دادرسان در مقام اجرای رأی داورى به صورت غیرمستقیم متجلی می‌گردد.

بنابراین، اگر توافق طرفین را درخصوص انتخاب نظام دادرسی و اثبات قضایی مؤثر بدانیم مکلفیم نتیجه و رأی مبتنی بر آن را نیز بپذیریم.

برای اتخاذ ملاک از مبانی مربوطه در این خصوص و الزام به بیان مستندات آرای داورى واز جمله ارائه مبانی ارزیابی داور جهت صدور حکم می‌توانیم:

«اسناد مهم مربوط به داورى بين المللى را به سه گروه تقسیم‌بندی کنیم: آن دسته از اسنادی که مقرر می‌دارند دلایل حکم باید بیان شود مانند بند ۳ از ماده ۴۸ کنوانسیون واشنگتن و بند ۶ از ماده ۲۲ قانون متحدالشکل شورای اروپا و بند ۳ از ماده سوم قواعد داورى آنسیترال ...» (جنیدی، ۱۳۷۶، ص ۱۴۳)، و دو گروه دیگر که بحث در خصوص آنها را می‌توانیم در مبانی مربوطه بیابیم.

صرف نظر از مبانی نظری مختلف و قدر متیقن در این نظریه که ذکر ادله صدور رأی را ضروری می‌دانند و بر فرض که توجیه رأی داوری نیز از قواعد نظام داوری اعم از داوری داخلی و بین‌المللی تلقی گردد، چنانچه طرفین اختلاف در کیفیت اثبات قضایی و توسعه اختیارات داور در ارزیابی وسیعتر از ادله توافق نمایند و با توجه به قرارداد داوری، رأی صادره که بر پایه عدم موضوعیت ادله صادر شده باشد، مغایر قانون تلقی نگردیده و لازم‌الاجراء خواهد بود.

مبحث دوم - مقررات آیین دادرسی فراملی در خصوص اختیار دادرسی در

ارزیابی دلیل

انستیتوی حقوق آمریکا (ALI)، با همکاری انستیتوی بین‌المللی هماهنگی و یکسان‌سازی حقوق خصوصی (UNIGROIT) که به ترتیب در سال‌های ۱۹۲۳ و ۱۹۲۶ میلادی تشکیل شده‌اند از سال ۱۹۹۷ میلادی کار مشترک خود را روی تنظیم مقررات و قواعد دادرسی فراملی شروع کرده‌اند.

اعضای انستیتو دوم که در ارتباط با هماهنگی و یکسان‌سازی حقوق خصوصی و در سطح بین‌المللی فعالیت می‌نمایند مشتمل بر ۵۹ کشور از تمامی قاره‌ها هستند.

ایده اصلی برای این همکاری و در جهت تنظیم مقررات آیین دادرسی فراملی که در صدر تفاهم‌نامه فیما بین دو انستیتو درج گردیده این است که امکان درک متقابل و یکسان از طرف حقوقدانان و وکلا و قضات کشورهای عضو نسبت به موضوعات مطروحه ایجاد گردیده و نهایتاً در خصوص موضوعات حقوقی مشترک امکان ایجاد یک سیستم و نظام دادرسی واحد را در شرایط اصلی دادرسی ایجاد نماید.

نتیجه کار مشترک انجام شده توسط نهادهای مرتبط تنظیم مقررات مربوط به یکسان‌سازی دادرسی می‌باشد که در دو بخش تحت عنوان اصول و ضوابط کلی مشتمل بر ۳۱ اصل که تعدادی از آنها نیز مشتمل بر چندین بند فرعی گردیده، می‌باشد و بخش دوم نیز مشتمل بر ۳۶ ماده است که از مجموعه ۶۷ اصل و ماده کلی حاکم بر نظام دادرسی فراملی، شانزدهمین اصل در شش بند، نظام دسترسی و بهره‌مندی از اطلاعات و ادله و امکان ارزیابی از آن را تدوین نموده است.

نکته مهم که در این موضوع قابل توجه است، کیفیت تحقق این هدف با توجه به تفاوت‌های میان نظام‌های حقوقی است.

وجه غالب این تفاوت را می‌توانیم بین نظام‌های حقوقی کامن لا و رومی - ژرمنی تصور

کنیم.

(در نظام رومی- ژرمنی، بر خلاف کامن لا که در آن وکیل دادگستری مسئول ارائه دلایل و جهات حقوقی مبنای رای است، قاضی در مرکز بحث قرار دارد. همچنین در این نظام پرونده به تدریج و طی جلسات رسیدگی از حیث دلایل تکمیل شده و با اعلام ختم رسیدگی منتهی به رای می‌شود، در حالی که در نظام کامن لا پرونده‌ها در مراحل پیش از محاکمه از منظر دلایل تکمیل شده و سرانجام به محاکمه می‌رسند) (غمامی، محسنی، ۱۳۸۶ ف ص ۲۰).

با این مقدمه، در تحلیل قواعد و ضوابط کلی آیین دادرسی بین‌المللی و فراملی بدو به بررسی خلاصه بندهای اصل شانزدهم و سپس به بررسی تفسیر انستیتوی مشترک آیین دادرسی از این اصل و توضیح مواد مرتبط با آن می‌پردازیم. در مقررات دادرسی آمریکا همچنین (در مورد کشف دلیل، آزادی گسترده ای برای کاوش و کشف اطلاعاتی که به طور بالقوه مربوط به دعوی می‌شوند، از جمله از طریق گواهی خارج از دادگاه صورت می‌گیرد) (پور استناد، ۱۳۸۷، ص ۸).

بند اول- اصل شانزدهم آیین دادرسی فراملی

در خصوص امکان ارزیابی آزاد از دلیل یکی از مهم‌ترین اصول این روش دادرسی اصل شانزدهم آن است این اصل دارای شش بند است که بند ششم آن که داری ارتباط مستقیم با موضوع بحث است اشعار می‌دارد:

۱۶-۶- دادگاه مجاز به ارزیابی آزاد از دلیل است (به گونه‌ای که درجه اهمیت هر دلیل را ارزیابی نموده)، در عین حالی که حق ندارد در ارتباط با نوع و یا منبع دلیل به صورت غیرمنصفانه اهمیت خاصی برای یک دلیل قائل گردد. نظر به اینکه بندهای ذیل این اصل توسط انستیتوی بین‌المللی هماهنگی و یکسان‌سازی حقوق خصوصی، به صورت رسمی تفسیر گردیده‌اند به بررسی تفسیر مذکور و مواد مرتبط با آن در آیین دادرسی فراملی می‌پردازیم.

بند دوم- تفسیر انستیتوی بین‌المللی هماهنگی و یکسان‌سازی حقوق

خصوصی

تفسیر انستیتوی مزبور از اصل شانزدهم در آن قسمت که ارتباط مستقیم با بند مقدم الذکر دارد به شرح ذیل می‌باشد.

هیچ‌یک از دلایل مثبت یا منفی ارائه شده که منتج از ادله مرتبط با دعوی بوده و لکن در حالت بی طرفی ارائه نشده باشند از قبیل شاهی که ذینفع در موضوع شهادت است نمی‌تواند مورد قبول واقع شده و به هر حال این اصل نمی‌تواند به قوانین داخلی که شرایطی خاص را برای تهیه بعضی از ادله مثل اسناد کتبی رسمی در ارتباط با قراردادهایی که موضوع آنها اموال غیرمنقول است تسری یابد.

بند سوم- مواد آیین دادرسی فراملی و تفسیر رسمی انستیتوی هماهنگی و

یکسان‌سازی حقوق خصوصی

از مجموع ۳۶ ماده این قانون، از ماده بیست و یکم لغایت سی و یکم احکام مرتبط با ادله اثبات دعوی درج گردیده و باتوجه به اینکه برای هر ماده نیز متعاقب آن انستیتوی یاد شده مبادرت به ارائه تفسیر حقوقی نموده است، احکام اصلی و تفسیر آنها که تقویت‌کننده موضوع بحث است به شرح ذیل بیان می‌گردد.

خواهان باید مستندات و ادله استنادی و سایر مبانی مورد نیاز جهت اثبات ادعای خود را به دادگاه ارائه نماید.

تمامی ادله ذیربط، بطورکلی قابل پذیرش می‌باشند. قانون صالح می‌تواند مشخص نماید که یک دلیل غیرقانونی کسب شده است در این صورت دلیل غیرقابل پذیرش بوده و از عداد دلایل خارج می‌باشد.

در اعمال اصل مرتبط بودن دلیل، نخستین توجه بر سودمندی دلیل می‌باشد. در تصمیم‌گیری در خصوص قابل پذیرش بودن دلیل، دادگاه به ارزیابی ذهنی دلیل ارائه شده در ارتباط با موضوع پرونده می‌پردازد. اگر بتوان از حقایق پرونده، دلیل اثباتی استنتاج کرد آنگاه بر اساس مبانی عقلی می‌توان دلیل مزبور را مرتبط دانست.

همچنین دادگاه از آنجاکه خود قادر به ارزیابی پرونده در موارد تخصصی نمی‌باشد می‌تواند از جانب خود و در صورت نیاز کارشناسانی را به منظور ارزیابی حقایق پرونده از جنبه علمی و فنی آن انتصاب نماید. اگر در مورد بی‌طرفی کارشناس اختلاف شود، حل آن بر عهده دادگاه خواهد بود.

دادگاه باید ارزیابی آزادانه‌ای از مدارک بعمل آورده و هیچ ویژگی غیرموجه را نسبت به منبع و نوع دلیل به آن نسبت ندهد. هنگامی که دادگاه منطقاً بر صحت حقایق پرونده صحه گذارده حقایق مزبور اثبات شده تلقی خواهند شد.

در نهایت بعد از ارائه مبانی مفصل در مواد مقدم‌الذکر تصریح می‌نماید که قضاوت نهایی باید در اثنای ۶۰ روز بعمل آید. قضاوت مزبور نیز بر مبنای حقایق پرونده، و مدارک و دلایل ضمیمه شده و چگونگی ارزیابی از آنها انجام گرفته و توضیحات قانونی موضوع، بصورت مستدل بعمل می‌آید.

با توضیح مختصر که از این ماده بیان گردید این نظریه اثبات می‌گردد که آئین دادرسی فرا ملی با هدف قضاوت واقعی و احراز حقیقت وضع گردیده و مهم‌ترین طریقه حصول آن نیز امکان ارزیابی کامل از ادله توسط دادرسان تعیین گردیده است.

نتیجه

با تبیین دقیق ارزیابی از نظر علمی، آن را در مفهوم قضاوت نسبت به ارزش و شایستگی پدیده‌ها و مصادیق موضوع بحث تعریف کردیم و در معنی خاص قضایی، یعنی ارزیابی دلیل نیز آن را واکنش روانی دانستیم که دادرس رسیدگی کننده به موضوع اعلام می‌کند که ادله و قرائن ارائه شده توسط خواهان، وی را نسبت به حقانیتش قانع ساخته است یا خیر؟ همچنین یافتیم که ارزیابی نسبت به هر دلیل چنانچه مطلب سنجیده شده و یا به نسبت پرونده و موضوع خاص بررسی گردد می‌تواند نتایج متفاوتی داشته باشد و لذا در علم متحول شده حقوق و اثبات قضایی کلیه اوضاع و احوال خارجی مرتبط با پرونده در کنار ادله مصرح و قانونی می‌توانند تعیین کننده ارزیابی نهایی قاضی باشند.

از جهت هدف دادرسی نیز با تمسک و جمع بین ادله فقهی امر به معروف و حکم به عدل و قسط نیز به این نتیجه رسیدیم که با تعمق در مبانی اصیل اسلامی، هدف اولیه از دادرسی، احقاق حق و قضاوت واقعی است و فصل خصومت هرگز به عنوان هدف دادرسی مطلوب نبوده و بلکه به عنوان آخرین راه حل و در فرض عدم امکان رسیدن به واقع جایگزین قضاوت واقعی خواهد شد، زیرا در اثبات وقایع علمی و تاریخی و در فرضی که حقیقتی مبهم مورد جستجو قرار دارد چنانچه امکان احراز واقع نباشد می‌توانیم تعیین تکلیف نسبت به موضوع بررسی را به حالت تعلیق قرارداداده و لکن در اثبات قضایی، امکان توقف و گذر از کنار موضوع وجود نداشته و به این دلیل است که ناگزیر به فصل خصومت در فرض عدم احراز واقع خواهیم بود.

با مفروض قراردادن این هدف، باید ابزارهای وصول به آن را نیز در اختیار قاضی قرار دهیم.

حق ارزیابی منطقی و وسیع از دلیل، اصلی‌ترین مبنای اعطای اختیار به قاضی است که در این مقام حتی با سنجش و ارزیابی مندرجات واقعی اسناد رسمی نیز می‌تواند نسبت به احقاق حق واقعی اقدام کند.

بنابراین با توجه به مستندات قانونی مختلف و در راستای عدالت‌خواهی قضایی از طریق رسیدگی واقعی، این حق برای قضات و اعضای شورای حل اختلاف و داوران تثبیت گردیده و توجه به بررسی مجموع اصول و مواد آیین دادرسی فراملی و تفاسیر رسمی و اتخاذ ملاک از آنها، خصوصاً بند دوم ماده ۳۱ آن قانون که تصریح می‌نماید: قاضی پرونده بر اساس ادله و حقایق مأخوذه در بررسی موضوع مبادرت به صدور حکم می‌نماید، در جهت همگامی با نظام یکسان‌سازی دادرسی مدنی، آن را تقویت می‌نمائیم.

منابع و مأخذ

الف - فارسی

۱. اسکینی، ربیعا (۱۳۷۱)، مباحثی از حقوق تجارت بین‌الملل، تهران، دانش امروز.
۲. بازرگان، عباس (۱۳۸۳)، ارزشیابی آموزشی، تهران، سمت.
۳. باسی، مصطفی (۱۳۸۲)، افتخای نوین عدالت ترمیمی در میانجیگری کیفی، تهران، دانشور.
۴. پور استاد، مجید، (۱۳۸۷)، اصول و قواعد آیین دادرسی فراملی، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی.
۵. جنیدی، لعیا (۱۳۷۶)، قانون حاکم بر داوری‌های تجاری بین‌الملل، تهران، دادگستر.
۶. خورسندیان، محمدعلی، بررسی حجیت علم قاضی در و فقه حقوق ایران، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۴۳، صفحات ۳۰-۴۵.
۷. شمس، عبدالله (۱۳۸۱)، آیین دادرسی مدنی، جلد سوم، تهران، میزان.
۸. شمس، عبدالله (۱۳۸۴)، آیین دادرسی مدنی تطبیقی، جزوه درسی دکتری حقوق خصوصی تهران، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.
۹. غمامی، مجید، محسنی، حسن (۱۳۸۷)، اصول و قواعد آیین دادرسی فراملی، تهران، میزان.
۱۰. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۰)، اثبات و دلیل اثبات، جلد اول، تهران، میزان.
۱۱. محمدی‌گیلانی، محمد (۱۳۶۲)، قضاء و قضاوت در اسلام، با مقدمه و پاورقی حسین انصاریان، قم، المهدی.
۱۲. نشریه مأوی (۱۳۸۲)، شهریور، شماره ۲۱۰.

ب - عربی

۱. سبحانی، جعفر (۱۴۲۲ ه.ق)، نظام القضاء والشهادة فی شریعه الاسلامیه الغراء، الجزء الاول، قم، مؤسسه امام صادق.
۲. طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۴۰۰ ه.ق، تفسیرالمیزان، جلدالرابع، بیروت، الا علمی المطبوعات.
۳. محقق حلی، ابوالقاسم جعفر بن حسن (۱۴۰۲ ه.ق)، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام، جلد چهارم، بیروت، دارالاضواء.

۴. مرقس، سلیمان (۱۹۹۸)، اصول الاثبات واجرائاته فی المواد المدنیه فی القانون المصری، مقارناً بسائر تقنینات البلاد العربیه، قاهره، عالم الکتب.

ج - خارجی

- 1- **Civil procedure**, volume 2, 1989, London, sweetand Mauwell, (power of court to control evidence)
- 2- Kirby, Michael (2004), **judicial activism**, hon, justice, London (first identify legal authority.
- 3- **Principles of transnational civil procedure** , by: American law institute (ALI) and the international institute for unification of private law (UNIDROIT).